



مقایسه‌ی اندیشه‌های کلامی نزاری با ناصر خسرو در دیوان اشعارشان

شهرام احمدی^۱

ابراهیم نجاری^۲

چکیده

بررسی و مقایسه‌ی دو شاعر شیعی یعنی ناصر خسرو قبادیانی (قرن پنجم) و نزاری قهستانی (قرن هفتم و هشتم) از جهات مختلف خصوصاً به لحاظ اندیشه‌های باطنی جالب توجه است. تحول و تطوّر اعتقادات شیعیان در گذر زمان و انعکاس این باورها در شعر دو تن از نخبگان این فرقه در محدوده‌ی زمانی بیش از دو قرن مساله‌ای است که می‌تواند دغدغه ذهن و ضمیر هر پژوهشگری باشد که در باب شیعه به مطالعه می‌پردازد. دوره ناصر خسرو اوج قدرت المستصربالله، خلیفه‌ی فاطمی مصر و اقتدار اسماعیلیان بود که این امر بعدها پس از مرگ وی و اختلاف بر سر جانشینی او و دو دستگی طرفداران رو به تحلیل و زوال نهاد و فتح قلاع اسماعیلیه توسط هلاکوخان مغول نیز مزید بر علت شد.

این پژوهش درصدد است تا برخی از موضوعات محوری کلامی را در آثار دو شاعر شیعی یعنی، نزاری و ناصر خسرو جستجو کند و از میزان پایبندی و تقید آنها به این اصول پرده بردارد. مسایلی چون؛ اقتصاد در اعتقاد، امامت، تأویل، جبر و اختیار و معاد که باطنیه تفسیرها و تأویل‌های خاص خود را در این زمینه‌ها دارند. این پژوهش از نوع تحلیلی است که به شیوه کتابخانه‌ای انجام می‌پذیرد و هر یک از مفاهیم در میان آثار دو شاعر جستجو می‌گردد.

علی‌رغم گذشت بیش از دو قرن از زمان ناصر خسرو، نزاری همچنان به اصول مورد پذیرش وی که همان اعتقادات کلامی باطنیه است پایبند بوده در اشعار خویش به صراحت آنها را بیان می‌نماید. ناگفته نماند که شیوه‌ی تعبیر و تنوع بیان در اشعار نزاری به نوعی محصول تطوّر شعر فارسی خصوصاً غزل در قرون هفتم و هشتم می‌باشد که این امر به تلطیف سخنان نزاری منجر گردیده است.

کلیدواژه: نزاری، ناصر خسرو، تأویل، باطنی، اعتقاد.

sh.ahmadi@umz.ac.ir

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران

۲. دبیر آموزش و پرورش شهرستان نوشهر



مقدمه

در سال ۴۸۷ هـ.ق اسماعیلیان با بحران عظیمی روبه‌رو شدند. خلیفه‌ی فاطمی مصر، المستنصر بالله، درگذشت و بر سر جانشینی او اختلاف افتاد. صاحب تاریخ جهانگشا می‌نویسد: «المستنصر را دو پسر بود یکی را نام ابومنصور نزار، اول او را ولی‌عهد و لقب او را المصطفی‌الدین الله داد. بعد از آن پشیمان شد و او را خلع کرد و پسر دیگر او ابوالقاسم احمد را ولی‌عهد کرد و لقب او را المستعلی بالله داد و بعد از مستنصر ائمه داعیان بدعت دو گروه گشتند قومی به امامت نزار گفتند که اعتبار نص اول راست و اسماعیلیان یعنی ملاحده عراق و شام و قومن و خراسان از ایشان بودند و ایشان را نزاریه گویند و جماعت دیگر امامت مستعلی اثبات کردند. ایشان اسماعیلیان مصر و آن دیارند. آن جماعت را مستعلویان خوانند» (جوینی، ۱۳۷۰: ۱۸۰-۱۷۹).

«در هر صورت نزار در زندان اسکندریه کشته شد و پسرانش نیز با او به قتل رسیدند. عده‌ای از نزاریان ادعا کردند که نزار نمرده است بلکه از نظرها پنهان شد ولی سرانجام به عنوان مهدی باز خواهد گشت» (لوئیس، ۱۳۶۲: ۲۰۱).

«با این قتل و دسیسه میان اسماعیلیان پیرو امامت خلفای مصر اختلاف و انشعاب افتاد و تقریباً همه‌ی اسماعیلیان در ایران هم از آن مرکز خلافت جدا و هواخواهی خود را نسبت به نزار اعلام داشتند از این زمان که مقارن دوره‌ی حضور حسن صباح بود اسماعیلیان در ایران معروف به نزاری شدند.» (انصاف‌پور، ۱۳۵۹: ۲-۵۰۱) حسن صباح بعد از آنکه بر الموت مستولی شد یوغ اطاعت مستنصر را از گردن خود برداشت زیرا وی تابع همان نص اول بود و به این جهت بعد از مرگ مستنصر ارتباط میان اسماعیلیان ایران و فاطمی‌های مصر به کلی قطع شد و حسن صباح مستقل گردید و مذهب خود را «دعوت جدید» نامید. در غزلیات نزاری بیتی وجود دارد که دلالت بر همین معنی دارد و گویا نزاری نیز مانند حسن صباح و اسماعیلیان ایران همان نص اول را پذیرفته است:

چو بر حکم اول نبو دست قانع از آن گشت محجوب در حکم ثانی

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۵۹۵)

که حکم اول همان نص اول است و حکم ثانی نص دوم خلیفه‌ی فاطمی است. یعنی چون خلیفه بر حکم اول قانع نبود نزار به موجب حکم ثانی محجوب گشت.

بعد از این جدایی اختلافاتی در مرام و عقاید نزاریان و مستعلویان روی داد. مؤلف تاریخ جهانگشا می‌نویسد: «ایشان (نزاریه) در دعوت حسن صباح رفع شرایع محمدی علیه‌السلام کردند و محرّمات را مباح داشتند... اما طایفه مستعلویان از ظاهر شرع تمرد نکردند و تتبع سنن آبا و اجداد نمودند» (جوینی، ۱۳۷۰: ۱۸۰).



به هر حال مقایسه‌ی آرای ناصر خسرو و نزاری از دو جهت قابل توجه است. یکی این که دو شاعر نمایندگان دو دوره‌ی مختلف حیات فرقه‌ی اسماعیلیه محسوب می‌شوند. ناصر هم‌زمان با المستنصر بالله، هشتمین خلیفه‌ی فاطمی مصر بود. در این دوره بود که وی از ایران به مصر رفت و چهار سالی در آنجا ماند و در اصول عقاید و طریقه‌ی استدلال و نوع حکمت و فلسفه‌ی ایشان غور و تعمق کرد و مبلغ بزرگی شد و با سمت حجت‌جزیره‌ی خراسان مأمور دعوت مردم گردید و به تبلیغ پرداخت. دوره‌ی خلافت این خلیفه از درخشان‌ترین دوره‌های خلافت فاطمیان بوده است و ناصر در دیوان از او به نیکی یاد می‌کند:

داغ مستنصر بالله نهادستم بر برو سینه و بر پهنه پیشانی
 آن خداوند که صد شکر کند قیصر گر به باب‌الذهب آردش به دربانی

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۴۳۷)

نزاری که منتسب به فرقه‌ی نزاریه است حدود دویست و پنجاه سال بعد از ناصر خسرو به دنیا آمد یعنی از سقوط الموت. زمانی که شالوده و اساس فرقه‌ی اسماعیلیه دگرگون شده بود و باطنیان شوکت و اعتبار خود را از دست داده بودند. بدیهی است در چنین اوضاعی نزاری فقط می‌توانست گلیم خود را از آب بیرون بکشد دیگر این که این مقایسه، سیر تحول اندیشه‌ی اسماعیلیان را در این مدت طولانی تا حدودی نمودار می‌سازد.

پیشینه‌ی تحقیق

بحث و بررسی اندیشه‌های باطنی نزاری قهستانی برخلاف ناصر خسرو از رونق چندانی برخوردار نبوده است و تاکنون تحقیق مستقل و کاملی در این خصوص صورت نگرفته است. در برخی تذکره‌های زبان فارسی - البته بدون بررسی تمام اشعار او - اظهارنظرهایی شده است. حمدالله... مستوفی در مقاله‌ی ثالثه‌ی نزهةالقلوب، فصیح خوافی در مجمل فصیحی، دولت‌شاه سمرقندی در تذکره‌ی الشعراء، غیاث‌الدین خواند میر در جلد سوم حبیب‌السیر و ... در مورد او و شعرش سخن‌هایی گفته‌اند که نام بسیاری از این تذکره‌ها را استاد مظاهر مصفا در مقدمه‌ی دیوان نزاری صفحات ۳۷۷ تا ۳۹۳ ذکر کرده خود نیز بحث درباره‌ی مذهب نزاری را به صورت دقیق و تفصیلی به عهده‌ی تعویق گذاشته است.

برخی از خاورشناسان مانند ادوارد براون در جلد سوم تاریخ ادبی ایران، درخصوص نزاری به ایراد سخن پرداخته‌اند. اما هیچ کدام از این آثار منحصرأً به عقاید باطنی و کلامی شاعر قرون هفتم و هشتم به طور مفصل و مستوفی اشاره ننموده‌اند.



در مقایسه‌ی اندیشه‌های نزاری و ناصر خسرو از دیوان دو جلدی حکیم نزاری تصحیح و تحشیه‌ی دکتر مظاهر مصفا و نیز دیوان ناصر خسرو تصحیح مینوی و محقق استفاده شده است. بدیهی است در ارجاعات درون متنی پس از کلمه‌ی دیوان هر جا «ج ۱» یا «ج ۲» ذکر گردیده است منظور جلد اول و یا جلد دوم دیوان نزاری است و در مورد دیوان ناصر خسرو فقط به ذکر دیوان اکتفا شده است. اینک به بررسی و مقایسه‌ی اندیشه‌های محوری کلامی دو مبلغ اسماعیلی در دیوانشان می‌پردازیم:

۱- اقتصاد در اعتقاد

از جمله اتهامات به فرقه‌ی اسماعیلیه نسبت غالی بودن است. «تمام فرق شیعه جز اثنی عشریه، زیدیه و بعضی از اسماعیلیه و فطیحه و واقفه از غلات به شمار می‌روند» (مشکور، ۱۳۶۸: ۳۴۴).

نزاری و ناصر سعی نمودند این اتهام را از خود دور کنند و خود را معتدل معرفی نمایند. نزاری می‌گوید:

ما پس رو امریم نه غالی نه مقصر قاصر نظر آشوب زغلات برآورد

استاد حقیقی به سر سوزن تعلیم از پای دلم خار محالات برآورد

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۱۰۴۲)

ناصر خسرو می‌گوید:

برتر مشو از حد و نه فروتر هش‌دار و مقصّر مباش و غالی...

بنده چو خداوند خود نباشد نه چیز زوالی چولایالی

هر چند که نیکو و نرم باشد بر سر نهد هیچ کس نهالی...

نوروز به از مهرگان اگر چه هر دو دوزماند اعتدالی

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۴۶۶)

در جای دیگر نزاری می‌گوید:

تفاخر کسی را رسد در سلوک که مأمور امر است همچون ابل



نزاری ز اندازه بیرون مشو نه غالی نه قاصر بلی معتدل

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۱۴۰۲)

ناصر خسرو:

خواری مکش و کبر مکن بر ره دین‌رو مؤمن نه مقصّر بود ای پیر نه غالی

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۴۳)

کاربرد واژه‌های؛ غالی، مقصّر در دیوان نزاری بیش از دیوان ناصر است. نسبت غالی به ناصر از دیوان او مستفاد نمی‌گردد. اما چنانچه از اشعار حکیم نزاری بر می‌آید معاندان نام غالی را بر وی اطلاق می‌کردند.

گروهی می‌کنند انکار ما را همی دانند کایشان غالیانند

خدا دانان بی تشبیه او را به او دانند و آن اهل عیانند

بلی او را نداند جز به او کس درین شک نیست پس غالی کیانند

مرا غالی نگوید مرد دانا مگر آن‌ها که بیرون از میانند

و در جای دیگر قریب به این مضمون می‌گوید:

سگالی هست ما را در میانه که می‌بایدشدن با او روانه

مقلّد می‌کند دعوی که هستم زغالی و مقصّر آن یگانه

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۳۶۹)

جامعه‌ی رسمی مسلمانان و مذهب غالب تلاش فراوان می‌نمود تا اسماعیلیان را به دینی و یا بی‌دینی متهم کند. با توجه به رقابت فاطمیان و عباسیان، امرای آنان خواه ناخواه در نکوهش و بد جلوه دادن این فرقه در تمام بلاد اسلامی متحد و متفق شده بودند از این رو این فرقه را به نام‌هایی در جامعه اسلامی معرفی می‌کردند که بیانگر الحاد و بی‌دینی آنها بود. نام‌هایی از قبیل: ملاحده، اباحیه، زنادقه، مزدکیه و



در محضری که القادر بالله خلیفه‌ی عباسی ترتیب داده بود برای ابطال نسبت خلفای مصر به حضرت امام جعفر صادق (ع) این گروه؛ کافر، فاسق، زندیق، ملحد، معطل، ثنوی، مجوسی و اباحی خوانده شده‌اند (محقق، ۱۳۶۳: ۴-۲۴۱).

نزاری در برابر این اتهامات به دفاع از خود برمی‌خیزد و این نسبت‌ها را ناروا می‌خواند:

چرا ملحد همی خوانی کسی را کو به صد برهان زقرآن و خبر کرده‌ست اثبات مسلمانی

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۱۸۵)

تو خواهی ملحدم خوان خواه مشرک اگر ناحق نداند حقّ علیم است

به نزد مدعی خود حق و باطل به یک نرخ است و سودایی عظیم است

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۴۶)

گویا علاوه بر نسبت‌های ناروای فوق به آن‌ها رافضی، قرمطی و معتزلی نیز می‌گفتند.

درباره‌ی ناصر خسرو و نیز این طرد و لعن‌ها را از طرف نویسندگان و مردم روزگار او می‌توان دید. مثلاً مؤلف تبصره‌العوام آن‌جایی که تقسیمات فرقه‌ی اسماعیلیه را برمی‌شمارد، می‌گوید: «فرقه‌ی دوم ناصریه، رئیس ایشان، ناصر خسرو بود و این ملعون شاعر بود و خلقی بسیار گمراه کرد» (داعی حسنی، ۱۳۶۴: ۱۸۳).

واکنش ناصر خسرو در مقابل اتهام بد مذهبی و بی‌بینی همانند نزاری جلوه‌ای خاص دارد و با شدت وحدت همراه است:

نام نهی اهل علم و حکمت را رافضی و قرمطی و معتزلی

رافضیم سوی تو و تو سوی من ناصبیئی، نیست جای تنگ دلی

ناصیا نیست مناظره جز آنکه ز بوبکر به نبود علی

علم تو حيله‌ست و بانک بی‌معنی سوی من ای ناصبی تهی دهلی...

رخصت و حیلت مهارهای توشد تو سپس این مهارها جملی...



لات و عزى و منات اگر ولی‌اند هر سه ترامر مرا علیست ولی

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۲۸۷)

لازم به ذکر است که نسبت الحاد به نزاری جدای از انتساب او به فرقه‌ی اسماعیلیه دلایل دیگری نیز داشته است. مثلاً تعارض آشتی‌ناپذیر تشریح با تصوف و عرفان در قرن هفتم و هشتم و نیز میل مفرط او به خمیه سرایی، اما دلیل تکفیر ناصر خسرو تعلق او به فرقه‌ی باطنیان بود و بس.

۲- امامت

نقطه‌ی اتکا و اساس تفکر اسماعیلیه امام می‌باشد و حتی «تمییز فرقه‌ی ناجی از غیرناجی در نظر این فرقه این است که ایشان را امامی می‌باشد و غیرناجی را امامی نباشد» (شهرستانی، ۱۳۶۲: ۲۶۴).
 با توجه به اینکه انتساب دو شاعر گرانمایه به فرقه‌ی اسماعیلیه قابل تردید نیست در اینجا به انعکاس عقاید دو شاعر درباره‌ی امام پرداخته می‌شود:

الف) نزاری و ناصر معتقدند که وجود امام برای هدایت لازم است.

بیاید	صاحب	الاسرار	پیری	که	باشد	پایمردی	دستگیری
بدو	بسپردن	و	تسلیم	کردن	به	کل ترک امید و بیم	کردن
نباشد	منزلی	برتر	ز تسلیم	به	شرط	آنکه	نگریزی
							ز تعلیم

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۲۵۱)

یکی	پیر	رهبر	طلب	ای	جوان	که	راه از پس و پیش بردن	توان
بدوده	زمام	و	برون	شو	ز خود	نداری	دگر کار با نیک و بد	
به	تسلیم	او	چون	مسلم	شوی	نمودار	سرّ	دو
							عالم	شوی...
مکن	اقتدا	جز	به	مرد	خدا	قیاس	تو	غول
							است	نه
کسی	مقتدا	در	امامت	نکوست		که	نور	خدا
							در	دل
							پاک	اوست



(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۳-۲۶۲)

ناصر نیز در آثار خود نیاز به امام را برای هدایت انسان‌ها لازم می‌داند. وی در جامع الحکمتین می‌گوید:
«رسول اندر جسد دین محل دل است که زندگی جسد به دل است و وصی رسول اندر جسد دین محل مغز سر
است که تدبیر جسد به سوی اوست» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۲۹۱).

بجوی امام همای از اهل بیت رسول که خویشنتت به چنو همام باید کرد
ترا اگر نبود ناصحی امام امروز بسی که فردا «ای وای مام» باید کرد

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۱۵۹)

ناگفته پیداست که مفهوم اهل بیت و آل رسول خدا از دیدگاه ناصرخسرو بسیار گسترده‌تر از مفهوم مصطلح
آن است و تا خلفای فاطمی مصر را دربرمی‌گیرد.

آل رسول خدای حبل خدایند چونش گرفتی زچاه جهل برآیی

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۹۲)

ب) هر دو تعیین امام را به اراده‌ی خدا و از جانب باری تعالی می‌دانند.
نزاری در این باره می‌گوید:

منشور حکم یافته از ملک جاودان اعلام سلطنت زده در عالم ثواب
طوفان نوح از پس و کشتی امن پیش هان ای مقصران که زسر درگذشت آب
دست رضا زنید به حبل‌الله استوار وآن حبل چیست دامن اولاد بوتراپ

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۱۴۰)

ناصرخسرو نیز می‌گوید:

فرزند نبی جای جد خویش گرفته است وز فخر رسانیده سر تاج به کیوان
آنست گزیده که خدایش بگزیند بیهوده چه گویی سخن بی سرو سامان



(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۴۸۶)

سپس فاطمیان رو که به فرمان خدای
امّتان را سپس جدّ و پدر راهبرند...
پسرت گر جگر است از تن تو فاطمیان
مرنبی را و علی را بحقیقت جگرند

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۶۷)

ج) هر دو شاعر، امامت را حقّ خاندان پیامبر می‌دانند.

اسماعیلیان بر این اعتقادند که امام از نسل رسول خدا (ص) باید باشد و موروثی است. ناصر خسرو در وجه دین چنین می‌گوید: «بدین بیان که کردیم درست شد که امام آن دست که فرزند او امام باشد و نسل او بریده نشود و هر که دعوی امامت کند و نسل او بریده شود او دروغ‌زن بوده چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: قوم تعالی: «أنا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر انّ شانک هو الابر» (وجه دین، ۱۳۴۸: ۳۳۷) و نیز در جامع‌الحکمتین می‌گوید: «واجب است که وصی رسول از نسبت او باشد نه از طین دیگر (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۲۳۷).

اسماعیلیان در این باره به آیهی «ذریّة بعضها من بعض واللّه سمیع علیم» تمسک می‌جویند و معتقدند که این آیه درباره‌ی توالی بلاانقطاع امامت و نسل اندر نسل بودن امام سخن گفته است» (بایبوردی، ۱۳۷۰: ۶۵).
باز دادم هر چه آلا بعضها من بعض بود
چون امامت مستقر در ذات ایشان یافتم

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۲۶۰)

به آل مصطفی پیوند جستیم
به حق فرزند بر فرزند جستیم

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۲۶۰)

این توالی بلا انقطاع امام از چه زمانی شروع شده و تا چه زمانی پایان خواهد یافت. آنچه مسلم است اسماعیلیان نمی‌توانستند جهان را خالی از امام تصوّر کنند. جوینی می‌گوید: «اینان معتقدند که هرگز عالم از امام خالی نبوده است و هیچ عهد و عهد هیچ پیامبری از امام خالی نباشد» (جوینی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۱۵۰-۱۴۹).

همه علم‌ها فروخوان و بر من آی تا من
بنشانمت به حجّت که تمام ناتمام است

تو به هر عمامه پوشی که قدم نهاد پیشت
پس او در ایستادی به نماز کاین امام است



نفسی جهان نباشد ز امام وقت خالی بمرنج اگر برنجی چه کنم نص کلام است

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۶۷۴)

د- نزاری و ناصرخسرو خود را پیرو آل نبی می‌دانند و مردم را برای تعالی و ترقی به متابعت آنان فرا می‌خوانند. در نظام مذهبی اسماعیلیان امام سرچشمه‌ی علم و قدرت و مصدر فرمان‌هایی است که مستلزم اطاعت کامل و بی‌چون و چرا می‌باشد (لوئیس، ۱۳۶۲: ۱۷۳) ناصرخسرو در کتاب وجه دین فصلی درباره‌ی وجوب اطاعت امام پرداخته است و در ضمن گفتار خود اشاره دارد که: «اطاعت ایشان (امامان) بر ما واجب است کردن بر این آیت قوله تعالی: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (ناصرخسرو، ۱۳۴۸: ۲۴۶).

نزاری در ابیات زیر مردم را به پیروی از آل رسول دعوت می‌کند و رسیدن به مقصد و درک بالاترین مراحل شناخت را متابعت از آنان می‌داند:

ساکنانی که قدم در ره مقصد زده‌اند دست در دامن اولاد محمد زده‌اند

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۱۱۲۵)

هر گدایی نتواند که نهد بر سر تاج لایق دار انا الحق نبود هر حلاج
 پس رو آل نبی باش که ذریت او غایت مقصد و زنه‌ار مگرد از منه‌اج

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۹۶۰)

وی با پرخاش، مخالفان اولاد بوتراب را خاکسار و تیره‌بخت می‌شمارد:
 گردون تراب بر سر آن تیره بخت کرد کز دست داد دامن اولاد بوتراب

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۵۶۴)

ز مولا استعانت کن نزاری که در هر حال مولا کارساز است

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۷۸۹)

ناصرخسرو نیز در دیوان مردم را به متابعت از امام زمان فرامی‌خواند. گویا در سراسر دیوان، او همین منظور را دنبال می‌کند:

تراره نمایم که چنبر کراکن به سجده مر این قامت عرعی را



کسی را که بسترد آثار عدلش ز روی زمین صورت جائری را

امام زمانه که هرگز نرانده بر شیعتش سامری ساحری را

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۱۴۳)

وی شتافتن به محضر امام زمان، المستنصر بالله، را موجب افتخار و سعادت می‌داند:

بشتاب سوی حضرت مستنصر ره را ز فخر جز به مژه مسپر

آنجاست دین و دنیا را قبله و آنجاست عزّ و دولت را مشعر

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۴۷)

گرد کسی گردم کز بند جهل طاعتش آزاد کند گردنم

آنکه چو آب خوش علمش بکرد از تعب آتش جهل ایمنم...

تا دل من طاعت او یافته است طاعت من دارد آهرمنم

پیش رو خلق پس از مصطفی کز پس او فخر بود رفتنم

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۳۰۴)

۳- تأویل از نظر نزاری و ناصر خسرو

تأویل یکی از مسایل و اندیشه‌های محوری فرقه‌ی اسماعیلیه است «ایشان پندارند که همه چیزهایی را که خداوند بر بندگان واجب فرموده و پیغمبر گفته است و سنت گذارده ظاهر و باطنی دارد و آنچه را که در ظاهر کتاب و سنت آمده و خداوند از روی آن‌ها بندگان را به عبادت و پرستش خود خوانده مثل‌های زده شده‌ای



هستند که در زیر آن ظواهر معنی‌های ژرفی نهفته است منظور عمل به باطن آن‌هاست که باعث نجات و رستگاری است» (مشکور، ۱۳۵۴: ۱۱۰)

نزاری در غزلی که بیانگر عقاید باطنی اوست تأویل باطن را عنوان می‌کند و می‌گوید:

مابین حقّ و باطل صدیتی است مطلق تیغی به تار مویی آویخته معلق

ای یار یک نصیحت یارانه بشنو از من مگرو به رأی ناقص مشنو حدیث احمق

هر ظاهری که بینی بی‌باطنی نباشد بشنو ندای دعوت از داعی مصدق

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۶۰-۱۳۵۹)

وی در جای دیگر شناخت و معرفت کامل و حقیقی را فقط با تأویل میسر می‌داند.

چنین تا وقت تنزیلی میان ظلمت و نوری مگر کشفی شود بر تو ز تأویلات قرآنی

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۸۵)

او تأویل را رخس و تنزیل را اسب چوبین می‌نامد:

ظاهر تنزیل نتوان بست بر تأویل باطن اسب چوبین چون کند با رخس رستم همعنانی

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۹۱)

تأویل در نزد ناصر خسرو جلوه‌ای دیگر دارد. بهره‌وری از این امر بسیار فراتر و بیشتر از حکیم نزاری است.

وی درباره ی تنزیل و تأویل می‌گوید:

شوراست چو دریا به مثل صورت تنزیل تأویل چو لؤلؤست سوی مردم دانا

اندر بن دریاست همه گوهر و لؤلؤ غواص طلب کن چه دوی بر لب دریا

اندر بن شوراب زبهر چه نهاده‌ست چندین گهر و لؤلؤ، دارنده دانا؟

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۵)

دشوار طلب کردن تأویل کتاب است کاریست فرو خواندن این نامه بس آسان



(دیوان، ۱۳۷۳: ۴۸۴)

بررس از سرّ قرآن و علم تأویلش بدان
گر همی زین چه به سوی عرش بر خوهی رسید

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۱۸۹)

نگفته نماند که «اسماعیلیان تأویل را مختصّ قرآن نمی‌دانستند بلکه در همه چیز به چشم مجاز و استعاره می‌نگریستند. آنان نه تنها قرآن بلکه در روایات و حتی در قصص نیز محتوای مورد نظر خود را می‌گنجاندند» (بایبوردی، ۱۳۷۰: ۷۶).

بعضی از این تأویلات را نزد نزاری و ناصر می‌بینیم. «مثلاً کشتی نوح چوب نیست بل اهل بیت رسول است و نیز طوفان نوح آب نیست بل جهل و ضلالت که هلاک عاصیان در آن است.» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۳۹)

نزاری در اشعار خود دقیقاً به همین نکته اشاره می‌کند:

بسیار چون توگشت به طوفان نوح غرق
کشتی نوح وقت طلب از پی نجات

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۶۰۸)

ناصر خسرو در اشعار کمتر به تأویل می‌پردازد بلکه بیشتر در پی اثبات تأویل و دعوت مردم به فراگیری آن می‌باشد وی کتاب مستقلی در تأویل مسایل دینی و مذهبی به نام وجه دین نگاشته است.

۴- جبر و اختیار

این پرسش که آیا بشر خالق افعال خویش است و یا در انجام امور مجبور می‌باشد از مشکلاتی مشکلاتی است که سرچشمه‌ی بحث‌های کلامی در اسلام گشته است. تعمق در آیات قرآن که درباره‌ی جبر و اختیار اشاره دارند صدور حکم قطعی در این خصوص را با مشکل مواجه می‌کند. در قرآن آیه‌ای است که بر مجبور بودن انسان در افعالش دلالت دارد:

- «و من یشاء یجعلہ علی صراط مستقیم: کسی را که بخواهد به راه راست قرار می‌دهد» (انعام/۳۹).
- «ما تشاءون الا ان یشاء الله رب العالمین: شما نمی‌خواهید مگر اینکه خداوند پروردگار جهانیان بخواهد» (تکویر/۲۹).

این آیات و آیات دیگر قرآن کریم انسان را در عمل مجبور به حساب می‌آورد برعکس در قرآن آیات دیگری وجود دارد که انسان را فاعل افعال خویش می‌داند و تصریح می‌کند که انسان مختار است:

- «جزاء بما کانوا یکسبون: پاداش کرداری است که مرتکب شده‌اند» (توبه/۸۲).



- «کل نفس بما کسبت رهینه؛ هر کس در گرو عملی است که انجام داده است» (مدثر/۳۸).

وجود آیاتی از این دست که به ظاهر متناقض می‌نمایند باعث شده است که نحله‌های کلامی مختلف در اسلام ظاهر کنند که معروف‌ترین آنان، اشعره، معتزله و شیعه هستند.

اشاعره به جبر اعتقاد دارند و خداوند را فاعل افعال انسان می‌شمارند. ابوالحسن اشعری (بنیانگذار مکتب اشاعره) می‌گوید: خداوند، خالق افعال عباد است و انسان در افعال خویش جز اکتساب آن دخالتی ندارد، به این معنی که فاعل حقیقی همانا خداوند است و انسان فقط کاسب فعلی است که خداوند به وسیله انسان آن را آفریده است. (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۴: ۱۰۶).

برعکس معتزله قائل به اختیارند و «طرفدار قدرت و حریت انسان بودند و آدمی را در کردار و رفتار خویش آزاد می‌پنداشتند» (شکور، ۱۳۶۸: ۴۱۵).

«شیعه حد فاصل میان آن دو یعنی امر بین‌الامرین را برگزیده و آن را مستند به حدیث معروف که از امام جعفر صادق (ع) نقل شده کرده است. آن حدیث عبارت است از: «لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین‌الامرین». این نظر مورد توجه بسیاری از خردمندان واقع گشته که کوشیده‌اند خود را از دو نقطه افراط و تفریط یعنی جبر و تفویض بیرون آورده و به مرکز اعتدال امر بین‌الامرین فرود آیند. معری شاعر و فیلسوف عرب می‌گوید:

لا تعش مجبراً ولا قدریاً واجتهد فی توسط بین بینا

(محقق، ۱۳۶۳: ۵۹)

برخی از بزرگان اسماعیلیه از جمله ناصر خسرو این عقیده را پذیرفته‌اند:

به میان قدر و جبر ره راست بجوی که سوی اهل خرد جبر و قهر رنج و عناست

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۲۱)

نزاری برخلاف عامه شیعه طرفدار جبر است و این عقیده را به کرات در دیوان خود بیان کرده است:

من و تو هر دو مجبوریم و محکوم نخواندستی که المقذور کائن

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۲۲۷)

بر من چه اعتراض که مامور فطرتم ای مدعی بدست کسی اختیار هست

(همان، ۱۳۷۳: ۷۹۲)

محتاج کسی باش که محتاج نباشد تقدیر برون است زتدبیر خلاق



(همان: ۱۳۴۸)

اما ناصر خسرو برخلاف نزاری در بسیاری از اشعار عقیده‌ی جبری مذهب‌ان را ردّ می‌کند. سخن وی در این اشعار متوجّه اشاعره است که خداوند را خالق افعال انسان می‌دانند. در ردّ عقیده‌شان می‌گوید:

اگر کار بوده‌ست و رفته‌ست قلم چرا خورد باید به بیهوده غم

وگر ناید از تو نه نیک و نه بد روا نیست بر تو نه مدح و نه ذمّ

ستمکار زی تو خدایست اگر به دست تو او کرد بر من ستم

(دیوان، ۱۳۷۳: ۶۲)

وی در این ابیات به همان ادله‌ای متوسّل می‌شود که بزرگان معتزله بدان تمسّک می‌جستند:

گویید که بدها همه برخواست خدایست جز کفر نگوید چو اعداء خدایید

(دیوان، ۱۳۷۳: ۴۴۸)

و گر به خواست وی آید همی گناه از ما نه‌ایم بنده خداوند را که قهاریم

(همان، ۱۳۷۳: ۷۱)

۵- معاد (بهشت و جهنم)

برخی عقایدی را به اسماعیلیان نسبت داده‌اند که در حقیقت نزاری و ناصر از آن مبراً هستند. صاحب تبصرة‌العوام می‌نویسد: « این قوم را اعتقاد به گور و قیامت و حشر و نشر و حساب و دوزخ و بهشت نباشد و گویند حال آدمی مثل گیاه بود که خشک و ریزه شود هرگز آن را اعادت نبود و این معنی بر کسی ظاهر کنند که بر اعتقادشان باشد» (داعی‌حسینی، ۱۳۶۴: ۱۸۲). این اتّهامات نزاری و ناصر را دربر نمی‌گیرد چون هر دو شاعر اعتقاد خود را به معاد صریحاً اعلام داشته‌اند.

یا رب به فضل خویش در آن موقف شمار ما را به خط عامل رحمت دهی جواز

توفیق ده نزاری شوریده حال را زین تیره خاکدان که رسد سوی سدره باز

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۱۶۷)



گناه بندهٔ اصرار کرده روز مظلوم به فضل خویش بیخشی به عفو خویش سپاری

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۱۸۴)

ناصرخسرو نیز مانند نزاری معتقد به معاد است و در این عقیده استوار می‌گوید:

مقرم به مرگ و به حشر و حساب کتابت ز بردارم اندر ضمیر

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۴۰۰)

گر تو نگهدار دین و طاعتی امروز ایزد باشد ترا به حشر نگهدار

امروز آزار کس مجوی که فردا هم ز تو بی شک به جان تورد آزار

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۲۵۹)

اما آنچه مسلم است اسماعیلیان به معاد جسمانی معتقد نیستند. ناصرخسرو در آثار و اشعار خود معاد را روحانی می‌داند. در زادالمسافرین می‌گوید: «چون حال این است که کسی که او به سنّ سی‌سالگی نیکی کند جسم او جز آن باشد که مراو را به هفتاد سالگی باشد بدان زمان بدی کند و نفس او اندرین وقت همان باشد که بود. پس از این قیاس واجب آید که از نیکی بدین بدی هر نفس را مکافات باشد بدانچه او اندر هر دو فعل انباز بود و بر او چیزی نیاید و نه او را البتّه و بر جسد او را یکی صواب آید و دیگر عقاب بلکه هر نفس را که صد سال اندرین عالم عمر یابد تحت بسیار اجساد واجب آید و این محال باشد هر یک نفس را اندر بسیار اجساد برانگیزند و مر هر یکی از آن اجساد جزای دیگر واجب آید... پس نباید جسد را بعث باشد» (ناصرخسرو، بی‌تا: ۴۲۵).

دو جهان است و تو از هر دو جهان مختصری جان تو اهل معاد است و تنت اهل معاش

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۲۷۷)

نزاری نیز می‌گوید:

آنان که در هدایت فطرت بمرده‌اند کی برکنند روز قیامت سر از قبور

غایب مشواخی که به از ملک کاینات با همدمی که میسر شود حضور



ضایع مکن حیات که آوازه بهشت آواز خوش بود مثل است این ولی ز دور

بر خاک کوی زنده دلان آ نزاریا بنشین که جمله بی خبرند از بهشت و حور

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۲۷۷)

با اعتقاد به معاد روحانی «اسماعیلیان به بهشت و دوزخ جسمانی معتقد نیستند ولی برای مبتدیان این کلمات را به معنی معمول آن تفسیر می کردند. خود معتقدند که بهشت به حقیقت عقل است و در بهشت رسول خدا در زمان خویش و وصی اوست در مرتبه‌ی خویش و امام روزگار است در عصر خویش کلید در بهشت گفتار رسول خداست» (مشکور، ۱۳۵۴: ۲۵۹). «دوزخ اندر حدّ قوه جهل است و به حقیقت نادانی دوزخ است و هر کس به نادانی بایستند یا از پس رود با دانایان دشمنی کند او دوزخی باشد» (ناصرخسرو، ۱۳۴۸: ۴۲-۴۱).

نزاری در غزلی با عنوان «مستغرق حضور» که مؤید اندیشه‌های باطنی و تعلیمی اوست، بهشت و حور را مطابق مشرب باطنیان تفسیر نموده و مطیح امر امام و تسلیم بودن را بهشت و حور می داند:

بهشت و حور به معنی معین آمده است چه غم اگر شناسد ز غایت دوری

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۱۱۳۲)

در جایی دیگر «بهشت عامه» را نفی می کند و رضای دوست (گویا امام مراد است) را بهشت عدن می داند:
به باغی مشتبه کردند خُلد جاودانی را گروهی منظر خاطر از این پندار بنهادند

بهشت عن خوهی نیست دیگر جز رضای دوست همه تنزیل و تاویل از پی این کار بنهادند

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۱۱۳۲)

ناصرخسرو نیز «بهشت عامه» را که واعظان بر منبر وعده می دهند، ردّ می کند:

نیینی حرص این جهال بر کردار بد زان پس که پیوسته همی درّند بر منبر گریبان‌ها

اگر یکدم به خوان خوانی مرو را مژده ورگردد به خوانی در بهشت عدن پر حلوا و بریان‌ها

به باغی در که مرغان از درختانش به پیش تو فرود افتد چو بریان شکم آکنده بر خوان‌ها



چنین باغی نشاید جز که بر خوارزمیانی را که بردارند بر پشت و به گردن بار کپانها

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ۴۴۴)

نتیجه گیری

نزاری و ناصر خسرو با وجود فاصله‌ای بیش از دو قرن از یکدیگر و تغییرات اجتماعی و تحولات سیاسی در این مدت هر دو به اصول اعتقادات اسماعیلیه پایبند بوده‌اند، هر چند ناصر خسرو قالب قصیده و نزاری عمدتاً قالب غزل را با ویژگی‌ها و اقتضائات خاص این نوع شعر جهت بیان اندیشه‌ها و عقاید خود به خدمت گرفته‌اند. اما همواره در اعتقادات جانب غلو را فروگذاشته و به اعتدال و اقتصاد در اعتقاد روی آورده‌اند. آن دو امام را کماکان اساس رستگاری دنیا و آخرت شمرده‌اند و درخصوص همه چیز حتی و قرآن کریم همچون اسلاف خویش قایل به تأویل و دگرگون دیدن هستند و به ظواهر واقعی نمی‌نهند. درخصوص مجبور بودن و مختار بودن انسان نیز حدّ وسط و اعتدال را سرلوحه‌ی عقاید خویش ساختند و امر بین‌الامرین را به عنوان یک اصل پذیرفته‌اند. لذا درخصوص معاد، بهشت و جهنم نیز با همین دیدگاه از الفاظ عبور نمودند و در ورای بهشت و جهنم نیز با همین دیدگاه از الفاظ عبور نمودند و عامّه از معاد روحانی سخن گفتند. از میان اندیشه‌های محوری بر شمرده شده هیچ چیز به اندازه‌ی مسأله‌ی امامت دغدغه‌ی ذهن این دو مبلغ و شاعر اسماعیلی نبوده است به نحوی که معتقد بودند هیچگاه جهان از وجود امام خالی نبوده و نخواهد بود.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- انصاف‌پور، غلامرضا، (۱۳۵۹)، روند نهضت‌های ملی و اسلامی، تهران: انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- بایبوردی، چنگیز غلامعلی، (۱۳۷۰)، زندگی و آثار نزاری، ترجمه‌ی مهناز صدری، تهران: علمی، چاپ اول.
- جوینی، عطاملک (۱۳۷۰)، تاریخ جهانگشا، تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: ارغوان، چاپ چهارم.
- داعی حسنی رازی (منسوب)، سید مرتضی، (۱۳۶۴)، تبصره‌العوام فی معرفه‌ مقالات الانام، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر، چاپ دوم.



- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، (۱۳۶۲)، توضیح‌الملل (ترجمه‌ی کتاب‌الملل و النحل)، تحریر نو مصطفی خالقداد هاشمی، با مقدمه، حواشی و تصحیح و تعلیقات سید محمدرضا نائینی، تهران: اقبال، جلد اول، چاپ سوم.
- شیخ‌الاسلامی، اسعد، (۱۳۶۴)، تحقیق در مسایل کلامی از نظر متکلمان اشعری و معتزلی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۶۳)، جامع‌الحکمتین، تصحیح و مقدمه‌ی فارسی و فرانسوی هنری کربن - محمد معین، تهران: طهوری، چاپ دوم.
- قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۶۵)، دیوان، تصحیح مجتبی مینوی - مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۴۸)، وجه دین، تهران: طهوری.
- قبادیانی، ناصر خسرو، (بی‌تا)، زاد‌المسافرین، تصحیح محمد بذل‌الرحمن، تهران: کتابفروشی محمودی.
- لوئیس، برنارد، (۱۳۶۲)، تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- نزاری قهستانی، (۱۳۷۱)، دیوان، تصحیح و تحشیه‌ی دکتر مظاهر مصفا، تهران: انتشارات علمی، جلد اول، چاپ اول.
- نزاری قهستانی، (۱۳۷۳)، دیوان، تصحیح و تحشیه‌ی دکتر مظاهر مصفا، تهران: نشر صدوق، جلد دوم، چاپ اول.
- محقق، مهدی، (۱۳۶۳) تحلیل اشعار ناصر خسرو، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- مشکور، محمدجواد، (۱۳۵۴)، ترجمه‌ی فرق‌الشیعه نوبختی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مشکور، محمدجواد، (۱۳۶۸)، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول.